

①

Subject:

Date:

Day:

Time:

۹۷، ۱۱، ۱۵

اصول ۱

مقدم: از آن جهت که معتقد به شریعت اسلام هستیم با چار و نیم از این در هر واقعیتی

حکمت را عین کنیم. و از آن جهت که بسیاری از احکام به سبب دوری زمانی ما از عصر

تشریع واقعیت است ضروری است که علمی وضع کنیم که با دلیل احکام واقعیتی را برای

ما عین کند این علم، علم فقه است و وظیفه فقه اقامه دلیل بر حکم شرعی

در هر واقعیتی است در اصطلاح به این کار فقه علیات استنباط احکام شرعی گفته

می شود. لذا علم فقه یعنی علم به علیات استنباط احکام شرعی.

* عین کردن حکم شرعی توسط فقه از راه است:

① عین کردن نفس حکم شرعی.

② عین کردن وظیفه محلی در مقابل حکم مجهول.

دلت: ادله ای که در راه اول استعمال می شوند در اصطلاح ادله ی محرزه نامیده می شوند.

چرا به واسطه آنکه حکم شرعی اقرار می گردد و استعاره می گردد.

و ادله ای که در روش دوم استفاده می شود در اصطلاح ادله ی عینیه یا اصول عینیه

کلمه ۲: در هر روش آنچه مشترک است این است که فقیه به واسطه دلیلی

جایگاه و موقع شرعی مؤلفین را معین می کند.

کلمه ۳: علی رغم اختلاف عملیات استنباط هندی آنقدر احتیاج به قواعد عامه

استنباط مشترک هستند و بحث از این حیثیات وظیفه علم اصول است.

بنابراین علم اصول از این عناصر مشترک بحث می کند تا آن را قدیم فقیه

کرده و در عملیات استنباط او را یاری کند.

تعریف علم اصول: علم به عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی

برای توضیح بیشتر فرض کنیم که فقیه با مسائل زیر روبه رو شده است؟

۱- آیا ارتعاس در آب بر روزه حرام است؟

۲- آیا در ارتعاش جنس واجب است؟

۳- آیا قهقهه نماز را باطل می کند؟

جواب سؤال اول ایجاب است یعنی ارتعاس حرام است. ← به خاطر دلالت

روایت یعقوب بن سعید (لا یز تجس المحرم فی العاد ولا الهائم) این روایت

این روایت در طرغ عرف دلالت دارد بر حرمت و راوی ثقه است و سماع خبرش

راحت قرار داده.

نسبت به مسأله دوم جواب منفی است ← به خاطر دلالت روایت علی ابن

مهزیار (الخص في الميراث الذي لا يثبت من غير آب ولا ابن) فمس در میراثی

است که نفایش را نداری و غیر پدر و پسر ← عرف از این روایت عدم ارث را دریافت

می کند در میراثی که محتسب است و از پدر به پسر است و با راوی ثقه است و

خبرش صحیح است.

نسبت به سؤال سوم جواب ایجاب است به خاطر روایت زراره (القهرقة لا تنقض

الوضوء وتنقض الصلاة) عرف از این روایت بطلان نماز را می فهمد و راوی ثقه و

خبرش حجت است.

در این موارد ۳ قاعده ملاحظه می کنیم که احکام فقهی مختلف است و ادله ای که فقیه

نیز استفاده کرده نیز مختلف است ولی ما این وجود در هر دو روایت علی رغم اختلاف

مسأله یک حیث و قواعد مشترک وجود دارد و آن حیث مشترک رجوع به عرف

عام است در فهم روایت و در اصطلاح اصولی حیث ظهور یافته می شود و

هم چنین عنصر مشترک دیگری که وجود داشت که غیر ثقیه حیث است.

۹۱، ۱۱، ۲۹

بنابر این با ۲ دسته از حیثیات روبه رو هستیم:

۱- **حیثیات یا عناصر خاص** ← مقصود از آنجا عناصری است که با اختلاف

مسائل مختلف می شود مانند روایات مختلف در مسائل مختلف.

۲- **حیثیات یا عناصر مشترک** ← و مقصود از آن عناصری است که قابلیت

استفاده در ابواب مختلف را دارد و در عملیات استنباط احکام مورد مورد

استفاده قرار می گیرد. **مانند** ← حیث ظهور یا حیث ثقیه.

۲۰ **نکته:** وظیفه فقهی بحث از حیثیات خاص است و وظیفه اصولی بحث

از حیثیات مشترک.

۲۱ **موضوع علم اصول:** معمولاً هر علمی دارای موضوعی خاص است که در آن علم از عوارض و

احوال موضوع بحث می کنیم. **مثلاً** ← موضوع علم فیریک

طبیعت است موضوع علم طب بدن انسان - موضوع علم نحو کلمه.

بر همین منوال علم اصول نیز دارای موضوعی اختصاصی است که همان

عناصرو حدیثیات مشترک است.

علم اصول منطق فقه:

همانگونه که علم منطق شیوهی درست اندیشیدن به نحو عام را آموزش

می دهد علم اصول از این جهت شبیه علم منطق است غیر از اینکه فقط شیوهی

اندیشیدن در فقه را آموزش می دهد.

جواز عملیات استنباط:

سؤال: آیا عملیات استنباطی حد فقهی به لحاظ شرعی جایز است؟

20. جواب: در این باب عده ای قائل به جواز آن شده اند و در نتیجه قائل به حرمت علم

اصول شده اند افراد پاسخ به این سؤال باید قائل به تفصیل شد.

25. استنباط و اجتهاد دارای ۲ معنا است:

۱- به معنای اجمال رأی و تفسیر به رأی

۲- به معنای استخراج حکم از منابع و مصادرش.

آنچه جایز نیست و حرام شمرده شده نوع اول است.

(7)

Subject:

Date:

Day:

Time:

حکم شرعی و تقسیمات آن:

تعریف حکم شرعی: قانون و حکمی است که از سوی خداوند برای تنظیم زندگی

انسان صادر شده است. قواماً در تعریف حکم شرعی بیان کرده اند که حکم شرعی

خطاب شرعی است که متعلق به افعال مکلفین است این تعریف دارای ۲ اشکال

است:

اولاً خطاب آشکار کننده و روشن کننده حکم است و کاشف از آن

نه اینکه نفس حکم شرعی باشد.

ثانیاً ضروری نیست که حکم شرعی به فعل مکلفین تعلق گیرد بلکه گاهی به فعل

مثل مثل شتم لا تشرب الخمر و گاهی به ذات مثل اینکه حکم می شود به ^{زن} ~~شخص~~ که

در ضمن عقد خاص و شرایط خاص زوجین قرار گیرد و گاهی به چیز سوم غیر از این

در مثل حکم به یک خانه زانی که شخصی آن را بخرد و به ملک خود در بیاورد.

ملکیت یک حکم شرعی است که نه متعلق به ذات شخص است نه به فعل شخص.



Subject:

Date:

Day:

Time:

تقسیمات حکم شرعی:

۱. احکام شرعی ۲. راستہ اند کے تکلیفی و واقعی

۳. **تکلیفی** ← حکمی کہ مستقیماً بہ فعل مکلف تعلق فی گیر و مثل ← حرمت

شرب خمر یا وجوب نماز.

۱۰. **واقعی** ← حکمی کہ مستقیماً بہ فعل مکلف تعلق نہی گیر بلکہ ابتداً بہ چیزی

دیگر غیر از فعل تعلق فی گیر (اما از طریق واسطہ بہ فعل مکلف مرتبط فی شور.

۱۵. **مثل** ← زوجیت زن زمانی کہ عقد فی شور کہ در پس زوجیت وجوب اطاعت

کہ متعلق بہ فعل زوجیت است بر زن حکم فی شور.

۲۰. اقسام احکام تکلیفی:

حکم تکلیفی بہ ۵ قسم تقسیم فی شور:

۱. **وجوب** ← وہاں حکمی است کہ بہ نحو ~~الزام~~ الزام بہ سوی انجام فعل برمی انگیزاند.

مثل ← وجوب نماز

۲. **استحباب** ← وہاں حکمی است کہ بہ نحو غیر الزام بہ سوی انجام فعل برمی انگیزاند.

یعنی در آں اجازہی مخالفت نیز هست. **مثل** ← استحباب نماز شب.

۳- حرمت ← و آن حکمی است که به نحو الزام از انجام فعل باز می دارد.

مانند ← حرمت ربا و نفاق

۴- کراهت ← و آن حکمی است که به نحو غیر الزام از انجام فعل باز می دارد (محلی)

اجازه ای انجام در آن وجود دارد. مانند ← کراهت حلف و عده

۵- اباحه ← و آن حکمی است که مکلف در انجام و ترک آن به نحو تساوی

اختیار دارد. مانند ← اباحه می نوشیدن آب

فقیه در استنباط حکم شرعی:

۱- یاد دلیلی بر حکم شرعی به دست می آورد مثلاً "یک خبر ثقه به دست می آید و نزد

دلائل بر حکم شرعی دارند در این صورت با استفاده از دلائل حکم اثبات می کنند

این قسم از ادله، ادله محرز می گویند.

۲- و یاد دلیلی بر حکم شرعی به دست نمی آید و در نتیجه حکم شرعی مجهول می ماند و

امکان احرازش با دلائل نیست در این حالت فقیه وظیفه عملی مکلفین را

در برابر آن حکم روشن می کند به این قسم از ادله مجهول محلیه گفته می شود.

مقایسه بین دلائل محرز و محلی محلی:

استراک ← با هر ۲ دسته استنباط برای فقیه حاصل می شود.

اعتراق ← دلیل محرز نظریه تشخیص حکم شرعی واقعی دارد و در حالی که اصل

عملی فقط وظیفه مکلفین را در برابر حکم مجهول روشن می کند.

۹۷، ۱۱، ۲۹ عصر

عنصر مشترک بین ۲ ادله ← محرره

← (اهول علیه)

عنصر مشترک بین هر ۲ نوع ادله چه محرره و چه اهل علیه وجود دارد که فقیه

در استنباط به آن احتیاج دارد. فقیه، فانی که موقف شرعی را به واسطه دلیل

محرز یا محلی مشخص می کند در نهایت قطع به آن موقف حاصل می شود و بناچاریم

در مرحله قبل حجت قطع را ثابت کنیم تا نتیجه و نتیجه داشته باشد بنا بر این حجت

قطع همان عنصر مشترک است که مقصود از حجت قطع ۱۲ مورد است:

۱- مجربیت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرده و تکلیفی و یا قطع خور مخالفت

نکرده و آن تکلیف در واقع ثابت بود قطعش مجرب است یعنی مولا حق عقابش

را دارد.

۲- معذرت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرده و عدم تکلیفی و یا قطعش

موافقت کرد اما تکلیف در واقع ثابت بود قلعش معذور است یعنی مولا حق

عقابش را ندارد.

مثال مندرج ← مثل اینکه قلع پیدا کرد از بین ۲ لیوان، لیوان شماره ۱

شراب است و آن را نوشید (با قلعش مخالفت کرد) در این صورت به

خاطر شرب غیر مجازات می شود.

مثال معذرت ← مثل اینکه از بین ۲ لیوان قلع پیدا کرد که فلان لیوان

آب است با قلعش موافقت کرد و آن را نوشید اما در واقع شراب

بود در این صورت مولا حق عقابش را ندارد.

سؤال ← مثلاً حجت قلع چیست؟

مستند ~~به~~ حجت قلع عقل است همانا عقل حکم می کند به اینکه اگر بنده

قلع پیدا کرد به حرمت چیزی مثلاً و در واقع آن چیز هم حرام بود در این صورت

حق مولا بر بنده آن است که آن را اطاعت کند لذا اگر بنده با حکم مولا

مخالفت ورزید مستحق عقاب است ← در جانب مندرج.

و به همین نحو عقل حکم می کند به اینکه اگر بنزه قطع پیدا کردیم ایا حرامی
چیزی و آن را مرکب شد افاد، حقیقت آن چیز حرام بود در این صورت
حق املاکت مولا برای عید وجود ندارد و عید در مقابل مولا معدوم است ←

در جانب معذرت

نکته: عقل همانگونه که حجت قطع دارد می کند این را نیز درک می کند که سلب
حجت از هر قطع امکان ندارد حتی از طرف مولا لذا سلب منجزیت و
معذرت در نظر عقل امری محال و غیر ممکن است. اگر گفته شود که از روی این
امری آن است که اگر بنزه ای اشتباهاً قطع پیدا کرد مثلاً به جواز شرب خمر یا
توجه به آنچه بیان شد مولا حق آگاه کردن او نسبت به خطایش را ندارد در
حالی که چنین امری باطل است

در جواب می گوئیم آنچه ممکن نیست سلب حجت از قطع بعد از فرغ
تبیین است اما این امکان برای مولا وجود دارد که با آگاهی مکلف بر خطایش
از اساس علوی ایحار قطع او را بگیرد و این هیچ محدودی ندارد

ادله محرره :

ادله محرره یا موجب قطع به حکم شرعی می شوند ← که در این صورت از باب

حجت قطع حجت هستند به حکم عقل ← مثل خبر متواتر

و یا موجب ظن به حکم شرعی می شوند که در این صورت چون ظن اساساً حجت

نیست این ادله نیز حجت ندارند مگر این که خود شارع برای آنها جعل حجت

کند بنابراین فقط دلیل قطعی و دلیل ظنی است که شارع بآن را حجت قرار

داده می تواند مورد استناد قرار گیرند.

دلیل که حجت دارد بر اقسام است ← شرعی ← عقلی

شرعی ← مقصود از دلیل شرعی هر آنچه از سوی شارع به عنوان دلیل بر حکم

صادر می شود را گویند که خود دلیل شرعی یا عقلی است مانند کتاب و

سنت و یا غیر لفظی مثل فعل و تقریر (سکوت) معصوم.

عقلی ← مقصود از دلیل عقلی هر قبحی است که عقل بآن را درک می کند

و امکان دارد که حکم شرعی را از آن استنباط کنیم مثل حکم عقل به وجوب یک چیز و وجوب مقدّمی بآن

(۱۳)

Subject:

Date:

Day:

Time:

۵، ۱۲، ۹۷ عصر

در باب دلیل شرعی چه لفظی چه غیر لفظی بحث، ارتباط می نسیم:

- ۱- دلالت دلیل شرعی
- ۲- صدور دلیل شرعی از سوی شارع (اثبات صوری)
- ۳- حجیت دلیل شرعی (اثبات کبری)

دلالت دلیل شرعی:

توسیع مطلب ← در هر لفظی و هر زبانی الفاظی وجود دارد که ارتباط خاصی

با معانی خاصی دارند این ارتباط بین لفظ و معنا یک ارتباط وستی است به گونه ای که با تصور

لفظ معانی تصور می شود این افترا خاص بین لفظ و معنا دلالت گویند و لفظ را دال

و معنا را مدلول می نامیم.

در نتیجه می توان گفت که تصور لفظ سببی برای تصور معنا است همانگونه که آتش

سببی برای حرارت است.

سوال ← چگونه لفظ سبب تصور معنا و دال بر آن است؟ منشأ این سببیت چیست؟

جواب ← در مقام جواب ۲ نظر وجود دارد:

۱- دلالت لفظ بر معنا ذاتی است به این معنا که مثلاً ذات لفظ آب دلالت

دارد بر قایع خاص.

اشکال: لایحه می‌انگد دلالت لفظ بر معنا ذاتی باشد این است که در حق هفتی
انسان ها با هر زبانی بدون نیاز به یادگیری آن زبان جاری باشد و حال آنکه می بینیم
چنین نیست.

۲- منشاء دلالت لفظ بر معنا وضع باشد این معنا که یک شخص واحد یا
مجموعه ای از اشخاص بعضی از الفاظ را به بعضی از معانی اختصاص داده اند در
نتیجه لفظ دال بر معنا شده.

اشکال: این نظر اگر چه دلالت ذاتی را رد می کند و اثر این جهت خوب است اما
اشکال دیگری بر آن وارد است و آن این است که سببیتی که بین لفظ و معنا
وجود دارد یک سببیت حقیقی است نه اعتباری و یک اعر اعتباری نمی تواند یک
امر حقیقی را ایجاد کند چرا که اگر سببیت بین لفظ و معنا اعتباری بود باید می شد
که هر چیزی را برای هر چیزی وضع کرد. **مثلاً** ← می شد که سرخی مدک را سببی برای
تحقق حرارت آب قرار داد و حال آنکه می بینیم حتی اگر با این الفاظ انگار
کنیم سببیتی بین این ۲ ایجاد نمی شود.

۱. نظر صحیح و شصید صبر ← دلالتی که بین لفظ و معنا وجود دارد برگرفته از یک قانون

عمومی فطری ذهن بشر است و این قانون آن است که هرگاه ۲ شی با یکدیگر به صورت

متکرر همراه شوند تصور یکی تصور دیگری را به همراه دارد و این اقتراان بین آن دو

ایجاد علاقه می کند هفاگونه که هرگاه ۲ دوستی که غالباً با یکدیگر هستند اگر یکی

۱۰ از آن دورا بیدینیم یا حتی اگر اسم یکی از آن دورا بشنویم سبب می شود ذهن

عابه سمت دوست دیگر نیز منتقل شود می توان از این فراتر رفت و گفت که ایحاد

۱۵ این ارتباط بین لفظ و معنا گاهی نیاز به همراهی متکرر ندارد بلکه اگر در ظرف و شرایط

خاص و لو یک بار حاصل شود این اقتراان ایحاد گردد به عنوان مثال به شحفی که به

۲۰ شهری سفر کرده و در آنجا عیال به بیماری مالا یا شده به محفی تصور آن شهر بیماری

عالا را به ذهنش می آید.

۲۵ خلاصه آنکه وضع یعنی قرن آکید بین لفظ و معنا به گونه ای که موجب می شود

با تصور یکی ذهن به تصور دیگری منتقل شود.

۳۰ نکته: از مهم ترین نتایج وضع (قرن آکید) تبادر است. تبادر یعنی سبقت گرفتن معنا

به ذهن به هنگام شنیدن لفظ.

نکته: اینکه تبارر دلیل بر وقوع است از باب کشف معلول از علتش است به نحو
 سبقت گرفتن معنا به ذهن با \rightarrow \leftarrow وقوع
 شنیدن لفظ (تبارر)
 بنا بر این تبارر از علامت وقوع و حقیقت است

استعمال: ۱۱، ۱۲، ۱۷ صبح

استعمال مرحله ای است که بعد از وقوع می آید پس بعد از آنکه امری سوی واقع
 لفظی برای معنای وضع شده فار گرفتن لفظ به قصد خلط دادن معنا به ذهن
 شونده از سوی متکلم استعمال نامیده می شود.

بر این اساس در استعمال لفظ \leftarrow مستعمل ، معنا \leftarrow مستعمل می و

اراده می شخص مستعمل (اراده کننده) که همان خلط دارن معنا به ذهن شونده

است از طریق لفظ اراده استعمال نامیده می شود.

در هر استعمالی ۲ طرف یعنی لفظ و معنا وجود دارد که لفظاً لفظی \leftarrow آری

و لفظاً معنا \leftarrow استقلالی

مقصود از آری و استقلالی \leftarrow مقصود آن است که آن شخص حقیقتاً برای شخص

مستقل هم است و اما است و او را فقط غافل است و اما بدستخفی که به تصویر

خود در آینه می نگرد برای چنین شخصی لحاف آینه است یعنی آن

غافل است در حالی که لحاف صورتی که خودش در آینه می بیند استقلال است یعنی

تمام توجه و به تصویر است نه آینه

اگر اشغال شود گرفته شود که لحاف فقط به خودی محال است چرا که لازم است

آن است که شخص مستقل در عین این لحاف را گرفته و به کار گرفته در همان

وقت از آن غافل باشد و این یعنی تناقض

جواب داده می شود ← منظور از آنی بود فقط آن است که لحاف فقط به نحوی

است که فانی در معناست و این با غفلت آن می تواند جمع شود یعنی لغو به گونه ای

فانی و مندرک در معنای که مورد غفلت قرار گرفته

صاحب کفایه بر این جواب این مطلب را مرتب کرده اند که اگر منظور از آنی

بودن لغو فانی شدن در معنا باشد استحال لغو واحد در ۲ معنا محال است چرا که

لازم است آن است که لغو در همان حال که فانی در این معناست در همان وقت

فانی در معنای دیگر نیز باشد و عقلانی نیست فانی شدن شیء واحد دوبار در وقت

واحد.
اگر گفته شود امکان دارد که ۲ معنا را تبدیل به یک معنا کنیم از این طریق به یک مرکب

واحد ارجاز کنیم که شامل هر ۲ معنا شود در نتیجه در این صورت لفظاً فانی در یک

معنای مرکب واحد می شود و این اشکالی ندارد اگر گفته شود می گوئیم.

در جواب می گوئیم ← این امر صحیح است و چیزی ممکن است اما خلاف فرض

است چون که فرض بر استعمال در معنای واحد بود نه در ۲ معنا.

حقیقت و مجاز

۱۱، ۱۲، ۹۷ عصر

استعمال به ۲ نوع حقیقی و مجازی تقسیم می شود:

استعمال حقیقی: استعمال لفظاً در معنای موضوع به این معنایی که برای آن وقع

شده را استعمال حقیقی گوئند.

استعمال مجازی: استعمال لفظاً در غیر معنای موضوع به شرایط این معنای

وجود داشته باشد استعمال مجازی نامیده می شود و مانند استعمال لفظاً به

در ریاضی علم به خاطر مشابهت بین این ۲ در ریاضی

نکته ۱: اگر لفظ بدون قرینه استعمال شود ذهن به معنای حقیقی منتقل می شود

چرا که علاقه ای ابتدایی عقل به معنای حقیقی است و علاقه ای ثانویه عقل به معنای

مجازی است بنابراین معنای مجازی نیازمند قرینه است.

نکته ۲: یکی از راه های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی تبادر است و

تبادر یعنی سبقت گرفتن معنای ذهن با شنیدن لفظا نشانه ای معنای حقیقی است.

نکته ۳: منقلب شدن یا انقلاب مجاز به حقیقت:

بیان شد که اراده به معنای مجازی نیازمند قرینه است و این در صورتی است که

استعمال با قرینه به شکل متکثر حاصل شده باشد اما اگر این استعمال با قرینه به صورت

متکثر حاصل شود یک علاقه ای جدید بین لفظ و معنای مجازی ایجاد می شود به گونه ای

که مجاز به حقیقت تبدیل شده و بعد از آن نیازمند قرینه هم نیست.

در اصطلاح به وضع حاصل از کثرت استعمال وضع تعیینی گویند.

و به وضعی که توسط وضع در ابتدا حاصل می شود وضع تعیینی گویند.

نکته: طبق مسلک قرن اُکید می توان وضع تعیینی را تصور کرد چرا که کثرت استعمال می توان قرن اُکید ایجاد کند، در حالی که طبق مسلک اعتبار تحقق وضع تعیینی که ناشی از کثرت استعمال است مشکل می باشد چرا که کثرت استعمال نفی تواند اعتبار ایجاد کند.

معنای اسم و حرف:

در نحو بیان شد که کلمه بر ۳ قسم اسم - فعل - حرف - تقسیم می شود

اسماء دلالت دارند بر معنایی که آن مفاد را از اسم می فهمیم چه اسم را به طور جداگانه بشنویم و چه در ضمن جمله.

و حروف کلماتی هستند که معانی شان فقط در میان کلام مشخص می شود و معنایی که از حروف می فهمیم ربط میان معانی اسمی است.

دلیل: بر اینکه حروف دال بر معانی ربطی و اسمی هستند.

۱- اگر حروف به تنهایی آورده شوند و معنایی از آنها فهمیده نمی شود یعنی بازمانده که

چیزی از یک جمله نباشد معنای آنها فهمیده نمی شود و این نشان می دهد که معنای حروف ربط و نسبت است.

(۲۱)

Subject:

Date:

Day:

Time:

۲- وقتی جمله ای مانند النار فی الموقد را می شنویم اگر نار به تنهایی و موقد به تنهایی

استعمال شوند ربط بین آن دو فصحیه نمی شود در حالی که اگر این ۲ کلمه در عبارت النار فی

الموقد استعمال شوند معلوم می شود که ربط خاصی بین نار و موقد وجود دارد و این

ربط خاص از نامی فی فصحیه می شود بنابراین روشن می شود که آنچه دال بر ربط

۱۰- است حرف می باشد.

نکته: در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و تشبیهی حرف نامیده می شود و هر معنای

۱۵- استقلال اسم نامیده می شود.

۲- وقتی علم ای مانند النار فی الموقد را می شنویم اگر نار به تنهایی و موقد به تنهایی

استعمال شوند ربط بین آن دو فهمیده نمی شود در حالی که اگر این ۲ کلمه در عبارت النار فی

الموقد استعمال شوند معلوم می شود که ربط حای بین نار و موقد وجود دارد و این

ربط خاص از نوعی فی فهمیده می شود بنابراین روشن می شود که آنچه دال بر ربط

است حرف می باشد.

نکته: در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و تشبیهی حرف نامیده می شود و هر معنای

استقلالی اسم نامیده می شود.

۹۷، ۱۲، ۲۰

اما فعل تشکیل شده از ماده و هیئت:

۳۰ **مقصود از ماده:** اصل و ریشه ای است که فعل از آن مشتق شده و مقصود از هیئت

شکل و قالبی است که ماده در آن ریخته شده بنابراین در فعل تشعبل ماده ای که

استقلال است و چون دارای معنای مستقل است مدلول اسمی می باشد اما نسبت

به هیئت این فعل چون دلالت دارد بر ربط ماده به فاعل دارای مدلول حرفی

است چرا که هر نسبت و ربطی مدلول حرفی نامیده می شود.

هیئت جمله:

در جمله ای مانند علی امام از کلمه علی معنای اسمی خاص آن را می فهمیم و از

کلمه امام نیز معنای اسمی خاص آن را می فهمیم اما اینها به تنهایی برای این ارتباط

خاصی ~~نیست~~ بین این ۲ معنای اسمی درک می کنیم که این ارتباط خاص مدلول کلمه ای

علی به تنهایی و کلمه ای امام به تنهایی نیست پس این هیئت و ارتباط خاص از ترکیب

علی امام نه هیئت جمله ای است که بر آن دلالت دارد فهمیده می شود و این یعنی

هیئت جمله که دال بر نوعی ربط (ربط خبری مبتدا) است از نوع معنای ۷ می است.

جملات تام و جملات ناقص:

مقصود از جملات تام جمله ای است که دلالت دارد بر معنایی که در جمیع است سکوت

مبتدا خبر

بر آن و جایز است متکلف شدنش به صدق و کذب باشد جمله ای المقیده عالم

و جمله ای ناقص به جمله ای است که این ویژگی ها در آن نباشد و به تنهایی کلمه ای واحد

مؤلف است

لحاظ می شود از قبیل المقیده العالم

فرق بین جمله تام و ناقص: این ۲ نوع از جملات به سبب نوع تنبیهی که این جملات

بر آن دلالت دارند بر می گردد

هیئت جمله ناقص ← دلالت دارد بر نسبت و ادعای ← یعنی احاطا ۲ طرف به

مثنای یک مفهوم واحد.

هیئت جمله تام ← دلالت دارد بر نسبت غیر ادعای ← یعنی احاطا دو طرف

۱۰ به صورت متغایز از هم به گونه ای که در نزد ذهن ۲ سنی مستقل و خود دارند پس اینجا

ارتباط وجود دارد فاسد شد و غیر

۱۱ اقسام دلالت:

بر هر جمله ۳ نحوه دلالت وجود دارد ۱- دلالت تصوری ۲- دلالت تصدیقی ۳- دلالت

۱- دلالت تصوری: ناشی از وضع است یعنی اینکه با شنیدن لفظ معنای ذهن متصور

می شود و لو اینکه از شخص ناشی یا حتی از حجم خوردن ۲ سنی لفظی باشد در شور

۲- دلالت تصدیقی اولی: علاوه بر اینکه مرحله قبل را در خود دارد به این معناست

که متکلم به قصد حقا و دارن معنای ذهن شنونده لفظی را استعمال می کند اما می تواند

حار (جری) نباشد و از روی هرل و شخی لفظی را به کار برده باشد در این نوع

از دلالت شرط است که متکلم ملتفت باشد اما اگر ملتفت نباشد

۳. دلالت تصدیقی ناشی: علاوه بر مراحل گذشته متکلم در قصد خود جار است در این

نوع از دلالت هم التفات متکلم شرط است هم جار بودن او:

نکته ۱: دلالت تصوری ناشی از وضع و دلالت های تصدیقی ناشی از ظهور حالی متکلم

هستند

نکته ۲: مدلول تصدیقی اول
ل اراده ای استعالی یعنی فقط لفظاً، استعمالی در لید چه
شوخا چه جدی

و مدلول تصدیقی ثانی
ل اراده ای جدی است
جملات خبری و استثنایی:

۲۰. ما بالوجدان فرق بین جملات خبری و استثنایی را در کلمه "مثلاً" در جمله ی بعثت علی بن

ابیطیحه به نحو خبری بیان شود چه به نحو استثنایی در هر ۲ صورت دلالت دارد بر نسبت نام بین

بیع و باع ولی با این حال در کلمه ی کنیم که بین خبر و استثناء تفاوت است:

۲۱. اما سؤال این جا است که فرق بین جملات خبری و استثنایی به لحاظ مدلول تصوری است

یا تصدیقی؟

۱. هوای و شایسته آن است که بگوئیم تفاوت بین اینها به لحاظ مدلول تقویری است.

یعنی این ۲ نحو از جمله وقع شده اند برای این نحو از نسبت نام

خبریه وقع شده برای دلالت بر نسبت نام ای به واقع شده است و تحقق یافته

و استاییم ۲ وقع شده برای دلالت بر نسبت نام ای که ارا دهی تحققش را داریم

۱۰. **نظر صاحب لغایه:** ایشان قائل به این هستند که فرق بین این جملات به لحاظ تقویر

تقدیری است یعنی هر ۲ نوع جمله وقع شده اند برای یک نسبت واحد.

۱۱. و فرق بین این ۲ نوع به قصد متکلم با می گردد که در یکی قصد انشاء بیع است و در دیگری

قصد اخبار از بیع است

۲۰. **اشکال به صاحب لغایه:** این مطلب ولو اینکه امکان هم داشته باشد فقط در

جملاتی نظام است که خبر و انشاء ~~مشترک~~ مشترکند و اگر نه در ~~جملات~~ جملات غیر مشترک به معنی

۲۵. جملاتی که خبر و انشاء آنها لفظاً مشترک نیست مثل تذهب و اذهب اختلاف

بین آنها با الوجدان به لحاظ مدلول تقویری است قبل از آنکه به مرحله تقدیری برسد یعنی

حتی اگر از شخص ناظم هم بپار شود (این فرق با الوجدان فهمیده می شود)

نکته: دلالت‌هایی که فقیه از آنها در مقام استنباط استفاده می‌کند گاهی عام و

گاهی مختص به مورد معینی است.

دلالت‌هایی که عنصر مشترک و عام هستند همچون دلالت صیغه امر - نفی -

اطلاق - ادوات عموم - ادوات شرط.

و دلالت‌هایی که عنصر خاص هستند مانند کلمه‌ی احسان که فقیه از معنای آن

در حکم مرتبط با احسان می‌تواند استفاده کند.

نکته: از آنجا که موضوع علم اصول عناصر مشترک است پس فقط به بررسی

دلالت‌هایی که عنصر مشترک هستند می‌پردازد.

① دلالت صیغه‌ی امر: بین اصولیون معروف است که صیغه‌ی امر همچون یاذهب

صل، دلالت بر وجوب دارند به دلیل تبادر که علامت حقیقت است.

اشکال: شده که اگر صیغه‌ی امر دال بر وجوب است پس لازم است پس صیغه‌ی

امر و بین کلمه‌ی وجوب مترادف باشد در حالی که با الوجدان این مطلب باطل

است و چنین نیست که بتوان صیغه‌ی امر را حذف و به جای آن کلمه‌ی وجوب را قرار داد.

جواب اشکال: اینکه می‌گوییم صیغه‌ی امر دلالت بر وجوب دارد مقصود این است

که دلالتش بر وجوب به نحو نسبت ارسال است یعنی ارسال مخاطب به سوی انجام فعل و ارسالش که ناشی از شوق و آلودگی است.

نکته: شاید است توجیه این نکته که اگر چه می‌گوییم به صیغه‌ی امر وضع شده برای وجوب

اما به این معنا نیست که استعمالش در استحباب جایز نباشد بلکه می‌تواند به نحو مجاز

دال بر استحباب نیز باشد به نحو مجاز

۲- دلالت صیغه‌ی نهي: معروف است پس اصولی که صیغه‌ی نهي همچون لا تَذْهَبْ

دلالت بر حرمت دارد به دلیل تبارک علامت حقیقت است و اگر اشکال شود که

اگر صیغه‌ی نهي دلالت بر حرمت دارد باید بتوان پس صیغه‌ی نهي و نكده‌ی حرمت مترادف

قائل شد:

اگر اینجو گفته شود ← در جواب می‌گوییم مقصود از اینکه صیغه‌ی نهي دال بر

25

حرمت است این است که دلالتش بر حرمت به نحو نسبت امساک است یعنی

امساک و خود داری فاعل از انجام فعل به نحو لزوم

نکته: اگر چه که صیغه ی فاعل برای حرمت وضع شده اما به این معنا نیست که نتوان

در کراهت استعمال شود بلکه می تواند به نحو جواز در کراهت استعمال شود.

۹۸، ۱۹

۳. اطلاق: اگر شخصی اراده کند که کرام همسایه اش را

گاهی اراده می کند خصوص همسایه ی مسلمان را بنا بر این ناچار است از قید کردن کلامش

به قید اسلام به این گونه بگوید: **أكرهم الجار المسلم**

گاهی اراده می کند که کرام جار (همسایه) را اگر مسلمان نباشد بنا بر این باید مقرر کند

کلامش را به قید اسلام و بگوید: **أكرهم الجار**. لذا روشن شد که اطلاق یعنی

تعمیر کلام از قید و تقید یعنی همراه کردن کلام با قید

مثال اطلاق: **أخل الله البيع** از آن جهت که در این کلام لغزایع مجرور

از قید آمده معلوم می شود که حکم حلیت شامل همه انواع بیع می شود.

سوال: اگر سوال شود که عدم ذکر قید چگونه دلیلی بر شمولیت است؟

جواب: در جواب می گوئیم ظاهر حال هر متکلمی این است که به واسطه ی کلامش

تمام قید و مدارش را بیان کند لذا اگر مدارش مقید است باید قید را ذکر کند بنا بر این

۵. ادات شرطیه: جمله شرطیه ای باشد (وإذا زالت الشمس فقل) ← در نگاه اصولیون

دارای ۲ فعل است ← ① مقید بودن وجوب نفاذ به زوال (مدلول ایجابی که در اصطلاح به آن مدلول کونیتر)

② انتفاء وجوب نفاذ هنگام عدم تحقق زوال (مدلول سلبی که در اصطلاح مفهوم ناصیه می شود)

۶. ضابطه و قانون مفهوم **اشتن حملات**: حملاتی دارای مفهوم هستند که حکم **فعلی**

در آنها دارای اداتی مقید و محدود باشد که با انتفاء حدود قید حکم نیز منقذ می شود

برای مثال در جمله بالا، زوال محدود وجوب است پس با انتفاء زوال انتفاء

حکم لازم می آید و از حملات دیگری که برای آن ارجای مفهوم شده حملاتی است

که دارای ادات غایت هستند نیز دارای مفهوم اند **فانته** ← ثم إلى أن تغيب الشمس

← در این جمله غروب حد و غایت وجوب است در نتیجه بعد از غروب حکم منقذ

می شود پس روشن شد حملات دارای ادات شرطیه و غایت دارای مفهوم هستند

مثلاً ← در جمله اکبرم الفقير العارل ← آیا می توان گفت که با انتفاء عداالت

وجوب اکبرم نیز از بین می رود؟

حاجت در خواست می گویم از آنجا که وصف عدالت قید و حکم نیست بلکه وضعی برای

موضوع و قید موضوع است در نتیجه حکم دارای حدیث است مخصوص برای آن ثابت باشد

۹۸/۱/۲۶

دلیل شرعی لفظی:

بیان مقدمه در باب دلیل شرعی، چه لفظی چه غیر لفظی ۳ بحث، اربابان

می گویند:

۱- دلالت دلیل شرعی

۲- اثبات صدور

۳- حجیت دلالت دلیل شرعی

حجیت دلالت: الفاظی که در نفوس شرعی وارد می شود یا بدلول تقریری

این الفاظ (دلالت وضعی) یعنی دلالت وضعی این الفاظ یا بد تشخیص داده

شوند و هم چنین بدلول تقریری این الفاظ یعنی آنچه مدار متکلم است نیز

تشخیص داده شود

بنابر این تشخیص بدلول وضعی بدون فهم مدار متکلم فایده ای ندارد

برای تشخیص مدار متکلم از ۲ فلک و رنگ می گیریم:

۱- ظهوری که بر پایه ی سبقت گرفتن معنای ذهن است که این همان مدلول و معنای تصویری کلام است.

۲- ظهور حال متکلم در اینجای قصد دارد آنچه را که ظاهر لفظ بر آن است و استحوال کند و این همان مدلول و معنای تقدیری کلام است.

در اصطلاح به این ظهور دوم که در حقیقت تطابق بین مدلول تقدیری با

مدلول تصویری است **امانته ظهور یا حقیقت ظهور** گوئیم و مراد از حقیقت

ظهور این است که ظاهر هر کلامی اصل قرار داده می شود و راهی برای تشخیص مراد متکلم است.

✓: **دلیل حقیقت ظهور را بنویسید** ←

دلیل مرتب از ۲ مقدمه است:

۲۵- **مقدمه اول** ← سیره ی اصحاب ائمه بر این بود که به ظاهر کتاب و سنت

عمل می کردند یعنی ظهور را وسیله ای برای اثبات مقصود شارع قرائی دارند.

مقدمه دوم ← همانند این سیره را معصوم علیه السلام می دید و می شنید و او آن

را از دخی کردن.

نتیجه سکوت معصوم در برابر این سیره و عدم رذش ثانیه امضا و

عاید بدان است و این یعنی ظهور حجت است.

حجت در دلائل ۳ گانه

دلائل لفظی بر معناداری ۳ حالت است:

۱- اینکه لفظا بر حسب نظام لغوی فقط صلاحیت دلائل بر یک معنا را دارد

نه بیشتر به چنین لفظی **نفس یا صریح** گوئیم و در چنین مواردی حکم می کنیم

به اینکه مدار متکلم همین معنای مذکور است و همین معنا حجت است.

۲- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که از آن معانی متعدد را برده شود بدون اینکه یکی

از معانی بر دیگری ترجیح داشته باشد یعنی نسبت لفظ با تمام معانی یکسان

است چنین لفظی در اصطلاح **مجهل** نامیده می شود و لفظا مجهل حجت نیست

چرا که امکان تشخیص یکی از معانی از بین سایر ~~معانی~~ معانی وجود ندارد.

۳- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که معانی متعدد از آن برده شود اما بعضی

از این ~~معانی~~ معانی نسبت به لفظا ترجیح دارند است چنین لفظی در اصطلاح **ظاهر**

ناوبره می شود و فقط ظاهر در همان معنای اقرب حجت است.

نکته: اگر در کلام قرینه متصل یا منفصل وجود داشت در هر ۲ حالت ظهور

قرینه مقدم می شود و کلام را ملحق قرینه تفسیر می کنیم.

✓ اثبات ظهور:

با ۴ راه می توان ظهور در دلیل شرعی را از سوی شارع ثابت کرد:

۱- **تواتر:** تواتر یعنی ایستاده و زیادی از روایان آن کلام را نقل کنند

و با زیاد شدن روایان احتمال خطا و تبانی بر کذب ضعیف می شود تا

جایی که یقین به ظهور حاصل می شود پس می توان به طور خلاصه چنین گفت

که تواتر خبر دادن های حسی متعدد است به گونه ای که بر اساس حساب احتمالاً

موجب یقین شود.

۲- **اجماع و شهرت:** اجماع یعنی اتفاق همه ی فقها بر حکم شرعی و شهرت

یعنی اتفاق اغلب یا اکثر فقها بر حکم شرعی.

اجماع و شهرت اگر موجب یقین به حکم شرعی شود در بر اساس حساب

احتمالات حجت هستند اما اگر افاده ی ظن داشته باشند **AVANCE**

حجت نیستند.

۳- سیره و منشرع و رفتار همگان و مؤمنان و متدینان زمان اعاقلان را

گویند مثل اینکه یکی از رفتارهای منشرع در عصر معصوم این بوده که روزهای جمعه به جای نماز جمعه نماز ظهر می خواندند و این سیره دلیل بود برای قطع به اینکه نماز جمعه واجب نیست

نکته: سیره و منشرع نیز فعلاً تواتر و اجماع بر اساس حساب احتمالات قرار به یقین به صدور می رساند

۴- خبر واحد و مقصود از خبر واحد هر خبری است که به حد تواتر نرسد یعنی معید علم و یقین نیست بلکه ظنی است اما خود شارع حکم کرده که حجیت خبر واحد تقه.

✓ یعنی اراده‌ی حجیت خبر واحد:

۱- آیه‌ی نیا (یا ایها الذین آمنوا ان جادلکم فاسقین فبناغیبنوا...) از آن هست که آیه دارای شرط است پس یک مفهوم دارد و یک منطوق اما منطوق: اگر فاسقی برای شما خبری آید و در جستجو کنید

اما مفهوم: دلالت دارد بر عدم وجوب تبیین مقامی که اگر بخواهد خبر

عبر فاسق باشد و این تبیین لازم نیست یعنی قولش محبت است.

۲- سیره‌ی مشرعی اصحاب ائمه این بود که به خبرهای تقه عمل

می کردند و از آن جهت که سیره‌ی مشرعی برگرفته از معلوم است

دیگر نیازی به تنصیف کردن سکوت معلوم در افکار و تأییدش

ندارد.

۳- سیره‌ی عقلا از اصحاب ائمه ← این بود که به خبرهای واحد

تقه عمل می کردند و از آن جهت که معلوم در مقابل این سیره سکوت

کرده و آن را رد کرده نشانه‌ی امضا و تأیید چنین سیره‌ای

است.

۹۸، ۲، ۲

دلیل شرعی غیر لفظی:

مقصود از دلیل شرعی غیر لفظی فعل معلوم و تقریر معلوم است.

دلالت فعل معلوم:

اگر معلوم (ع) فعلی را انجام دهد (به شرط آنکه از افعال اختصاصی معلوم نباشد)

مانند ترویج به بیش از ۴ همسر یا دستور حرام (ابتدایی) ← دلالت بر جواز آن فعل دارد.

و اگر فعلی را ترک کند ← دلالت بر عدم وجوب آن فعل دارد.

و اگر عملی را به این عنوان انجام داد که طاعت خداوند است به شرط آنکه:

اولاً ← صدور این عمل از سوی وی تکرار نشود.

ثانیاً ← آن عمل جزء امور یا باشد که تبع اقتضای آن را ندارد مانند برداشتن آن

یا دست راست در وضو یا وارد شدن بایای است به مسجد ← در این صورت دلالت

بر مطلوبیت و رجحان دارد.

ثالثاً ← با همان راه‌هایی که در دلیل شرعی لفظی اثبات صدور کریم به همان

راه‌ها در دلیل شرعی غیر لفظی اثبات صدور می‌کنیم.

دلالت تقریر و سکوت معصوم و مغلور از تقریر سکوت و معصوم است در مواجهه

با یک رفتار که این سکوت دلالت بر اقرار شرعی آن رفتار دارد و اگر نه باید معصوم

از آن عمل زده کند.

تقریر معصوم قاضی حرر مقابل یک رفتار شخصی در یک مسئله معین است مانند

اینکه شخصی در مقابل امام بر عکس مسج باشد و امام سکوت کند و گاهی سکوت معصوم در مقابل یک رفتار نوعی است مانند منع شدن سیره ی عقلا بر عمل به فلو اهر و یا منع شدن سیره ی مشروع بر عمل به خبر واحد تقم.

فرق سیره ی عقلا و مشروع

① عقلا زمانی که از آن جهت که عقلا هستند بدون در نظر گرفتن فلو اهر شرعی کاری را انجام دهند در این صورت سیره ی عقلا نامیده می شوند اما اگر همین عقلا را از آن جهت که ملتزم به فلو اهر شرعی هستند احافا کنیم سیره ی مشروع می باشد.

② سیره ی عقلا دارای ارزش نیست و دلیل بر حکم شرعی نمی تواند باشد مگر آنکه ثابت باشد امضای این سیره از خلال سکوت معصوم و عدم ردش.

اما در سیره ی مشروع نفس این امر که آنها مقید به فلو اهر شرعی هستند کافی است برای اثبات حجیتشان بدون آنکه نیازمند امضای معصوم و عدم ردش باشد.

* دلیل عقلی :

تعریف دلیل عقلی : هر قضیه‌ای که عقل آن را درک می‌کند و امکان استنباط

حکم شرعی از آن وجود دارد.

انحاء علاقات عقلیه : زمانی که در عالم خارج اشیا در مقابل ما باشد و از عقل

طالب کنیم که علاقه‌ی بین آن اشیا را همین‌گونه پس عقل چنین درک می‌کند که :

گاهی بین آن‌ها علاقه‌ی تفاد وجود دارد ← مانند سیاه و سفیدی.

گاهی علاقه‌ی تلازم بهائند سبب و مسبب

گاهی علاقه‌ی تقدم و تأخر در علاقه‌ی رتبه ← مانند علاقه‌ی بین علت و معلول که اگر

چیز در عالم خارج در لحظه‌ی واحد و لازم با هم یافت می‌شود اما به لحاظ رتبه

وجود علت مقدم بر وجود معلول است.

از این علاقات سگانه بین اشیا در عالم خارج که عالم تکوین نامیده می‌شوند.

استفاده می‌کنیم برای وجود علاقه‌ی بین احکام در عالم خاص خود که عالم تشریع نامیده می‌شود.

و می‌گوییم بر همین اساس عقل :

گاهی درک می‌کند این که اگر چیزی واجب شد حرمش امکان ندارد. AVANGE

به دلیل علاقه بین وجوب و حرمت

یا مثلاً "عقل درک می کند اگر نیاز واجب شد موضوع نیز که مقدسی آن است واجب

است چرا که وجوب چیزی مستلزم وجوب مقدسی آن است

یا مثلاً "بین حکم و موضوعش رابطی شیع رابطی علت و معلول است بنابراین

باید اول موضوع محقق شود تا سپس حکمی بر آن داده شود

علاقات بین احکام در عالم تشریع:

۱- **علاقه تضاد بین وجوب و حرمت:** اولاً روشن است که اشکالی ندارد که

متکلف ۲ فعل مختلف را در وقت واحد انجام دهد در حالی که یکی واجب و دیگری

حرام است. مانند خوردن شراب و رزبات به فقیر در وقت واحد

چنین مواردی به لحاظ یک فعل مفید و به لحاظ یک فعل دیگر عافی شمرده می شود

هم چنین روشن است که یک فعل واحد امکان ندارد که متکلف به وجوب و

حرمت هر دو با هم شود چرا که بین وجوب و حرمت تضاد است بنابراین مثلاً

شرب خمر نمی تواند در وقت واحد هم حرام و هم واجب باشد

اما حالت سوم وجود دارد که محل بحث بین اصولیین است و آن اینک شی
از حیث وجود واحد است اما مشتقل بر ۲ وصف و ۲ عنوان است در این حالت
آیا امکان دارد ۲ حکم مختلف برایش ثابت شود یک حکم به لحاظ این وصف
و یک حکم به لحاظ وصف دیگر به عنوان مثال وضو با آب غصبی
آخیه در خارج محاسب می شود یک وجود واحد است اما متصف به ۲ وصف
است: ① وصف وضو ② وصف غصب

معم ۲ رأی در نگاه اصولیین نیست به این مسئله وجود دارد:

① رأی اول ← عده ای قائل به این هستند که جایز است اتصاف به وجوب از حیث
عنوان وضو و اتصاف به حرمت از حیث عنوان غصب پس چون عناوین
متقدرات اشکالی در اجتماع اعمرو نهی نیز پیش نمی آید.

② رأی دوم ← این گروه قائل به این هستند که تقدیر عنوان برای ثبوت دو حکم بافی
نیست چرا که وجود واحد است.

نکته: در اینجا بین اصولیین بحث که آیا ملاک تقدیر وجود است یا تقدیر عنوان ←

گروهی قائل به این هستند که احکام تعلق به وجود خارجی ندارند بلکه احکام متعلق به

عناوین و صورت ذهنی هستند.

در نتیجه چون عنوان متعدد است اجتماع لغوی نیز جایز است و گروهی

قائل به این هستند که احکام از آن جهت به صورت ذهنی تعلق می گیرند که این

صورت های ذهنی آئینه و مرآت خارج هستند و از آن جهت که خارج یک چیز

بیشتر نیست اجتماع لغوی جایز نیست.

آیا حرمت مستلزم بطلان است؟

باید قائل به تفقیل در معاملات و عبادات شویم.

نسبت به معاملات: صحت عقد معامله یعنی ترتب اثر (نقل و انتقال)

و فساد عقد معامله یعنی: عدم ترتب اثر (عدم نقل و انتقال)

با این بیان روشن می شود که پس حرمت و صحت و فساد تلازمی وجود ندارد چرا که

حرمت یعنی منع کردن و موقوف بودن و فساد عقد معامله یعنی (عدم ترتب اثر پس

چون تلازمی میان آن ها نیست حرمت معامله مستلزم بطلان آن نیست.

عینی ممکن است معاملة ای حرام باشد اما در عین حال صحیح باشد یعنی نقل و انتقال

صورت گیرد

اما در عبارت: حرمت عبارت اقتضای فساد و بطلان نشی را دارد چرا که حرمت یک

عبارت ناشی از مبنای آن است و با امر مبنویس امکان تقرب وجود ندارد

خلاصه آن که نفسی از معاملة اقتضای فساد و بطلان نشی را ندارد اما نفسی از عبارت اقتضای

بطلان و فسادش را دارد.

ارتباط و علاقه حکم به موضوعش:

جعل و فعلیت

هر حکم شرعی دو مرحله دارد: ۱. مرحله جعل ۲. مرحله فعلیت

مثلاً "وَقَتَّى خَدَاوَنَدَمِي فَرَعَا يَدِي لَمْ عَلَى النَّاسِ حَجَّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا"

این دلالت دارد که حج از واجبات در اسلام بر مستطیع است و فرقی ندارد شخص مستطیع

به صورت بالفعل باشد یا نه در اصطلاح به این نحوه از ثبوت حکم جعل یا شرع گویند.

اما اگر در خارج مکلفی مستطیع شد حج به همان مکلف مستطیع نه دیگران واجب می شود

و در اصطلاح به این نحوه از ثبوت حکم مجعول یا فعلیت گویند.

Subject:

Date:

Day:

Time:

45

بنابر این جعل حکم یعنی تشریحش از سوی خداوند سبحان و فعلیت حکم یعنی:

ثبوت فعل حکم در حق مکلف خاص نه بکسران

موضوع حکم: در اصطلاح اصولی مقصود از موضوع حکم هر چیزی است که فعلیت حکم متوقف

عواضه به آن است. مثلاً وجوب حج وابسته به تکلیف مستطیع است

یا وجوب روزه وابسته به شخص زنده سالم است

حال با این توضیحات روشن می شود که علاقه بین حکم و موضوعش همانند علاقه

سبب به مسببش است همانگونه که مسبب (معلول) متوقف بر سبب (علت) است

هم چنین حکم نیز متوقف بر موضوع است یعنی فعلیت حکم متوقف بر فعلیت

موضوع است و هم چنین روشن می شود که از نظر رتبه متأخر از موضوع است همانگونه

که مسبب متأخر رتبه از سبب دارد.

۹۸، ۲، ۱۶

علاقه‌ی حکم به متعلقش:

مقصود از متعلق حکم آن چیزی است که حکم به سوی ایجاز یا اعدامش متعلق

حرکت می‌دهد. مثلاً "جواب حج متعلق رایب سوی ایجاز جمع حرکت می‌دهد.

یا مثلاً "حرمت شرب خمر متعلق رایب سوی ترک شرب خمر حرکت می‌دهد.

پس همانگونه که مشاهده می‌شود حکم داعی و حرکت دهنده به سوی ایجاز متعلق است

در حالی که حال است حکم حرکت دهنده به سوی ایجاز موضوع باشد چرا که

قبل از وجود موضوع حکمی وجود ندارد بنا به سوی چیزی حرکت دهد و بعد از وجود

موضوع خودش محقق شده و دیگر نیازی به تحریک از سوی حکم ندارد چون

از قبیل تحصیل حاصل خواهد بود.

بنابر این رابطه‌ی حکم با موضوع این بوده موضوع سبب و حکم مسبب بود

و رابطه‌ی حکم با متعلق این است که حکم سبب و متعلق مسبب است.

علاقه‌ی حکم به مقدماتش

مقدماتی که وجود واجب بر آنها متوقف است بر اقسام هستند:

۱- مقدمات واجب یا وجوری: مقدماتی هستند وجود واجب متوقف بر آنست اما در موضوع واجب شرعاً شده اند مانند سفر نسبت به حج و طهارت نسبت به نماز

۲- مقدمات وجوب یا مقدمات وجوبی: مقدماتی هستند وجود واجب متوقف بر آنست و همچنین در موضوع واجب نیز شرعاً شده اند مانند استطاعت نسبت به حج و روال نسبت به وجوب نماز و روایت هلال ماه نسبت به وجوب روزه

عراق مقدمات وجوبی و وجوری:

نسبت به مقدمات وجوری متکلف مسئولیت دارد اما نسبت به مقدمات وجوبی متکلف مسئولیت ندارد و تحصیل بر متکلف لازم نیست چرا که قبل از تحقق این مقدمات وجوبی در کار نیست تا متکلف را به سوی ایجاز مقدم دعوت کند و بعد از تحققشان طلب تحصیل به آنها ملایم تحصیل حاصل است.

Subject:

Date:

Day:

Time:

1. **سؤال** ← آیا نسبت به مقدمات واجب که متلف مسئولیت دارند یا وجوبی

شرعی علاوه بر آن لزوم عقلی وجود دارند یا نه؟

5. **جواب** ← گروهی قائل به ثبوت وجوب شرعی برای این مقدمات هستند و در

اصطلاح وجوب مقدم وجوب غیر یا وجوب مقدمی در مقابل وجوب

10. نفسی ذی المقدمه نامیده می شود هر دو وجوب نفسی و غیر شرعی هستند.

اما در مقابل گروهی دیگری که نظر شهید نیز با همین است قائل به این هستند که لزوم همان گروه

15. عقلی برای انجام مقدم کافی است چرا که عقل درک می کند برای انجام واجب

باید مقدمه اش را انجام دهد و لذا واجب قرار دادن آن از سوی شارع لغو خواهد

20. بود. **علاقه های درون یک حکم واحد**

وجوب گاهی متعلق می گردد به شی واحد مرکب از اجزاء مانند نماز

25. این وجوب علی رغم اینکه از یک ناحیه واحد است از زاویه دیگری انحلالی است

به تعداد اجزاء در چنین حالتی وجوب واحدی که متعلق به مرکب واحد است

و جوب نفسی استقلال را ناعیده می شود.

و وجوباتی که برای اجزا ثابت است وجوب نفسی غنمی ناعیده می شود.

نکته: لازم می غنمیت آن است که اگر بعضی از این وجوبات غنمی

ساقا شد وجوب واحد استقلالی هم ساقا می شود. بنابراین کسی که مثلاً

اگر نوع نیازش ساقا شود کل نیاز او ساقا است.

نکته: فرق است بین مدبک دارای اجزای فاشد نیاز و بین روزهای فاشد

افضال، در روزهای فاشد فضال چنین نیست که هر روز یک جزء باشد بلکه

هر روز دارای وجوب استقلالی است لذا از سقوط بعضی روزها سقوط بعضی

روزهای دیگر لازم نمی آید.

اشکال: اگر گفته شود که شخص لالی از آن جهت که قادر به قرائت در نیاز

نیست پس وجوب غنمی این جزء ساقا می شود (اما باین حال وجوب

بقیه ی اجزا ساقا نمی شود) در حالی که ادعای ما این بود که با سقوط یک

وجوب غنمی سایر وجوبات هم ساقا می شود؟

Subject:

Date:

Day:

Time:

جواب: در باب نفاذ از هفت ابتدا ۲ وجوب یافت می شود

وجوبی که متعلق به نفاذ با قرائت است در حق انسان سالم و صحیح و وجوبی

که متعلق به نفاذ بدون قرائت است در حق انسان لال.